

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

زنده یاد داد نورانی
فرستنده: نشریه پیشرو
۰۷ مارچ ۲۰۱۳

کابلیان با خون می نویسند

(۵۶)

یلدا به خون تبید

محمد زمان یکی از باشندگان قریه ولایتی ولسوالی بگرامی برای امرار معاش خانواده اش تنها یک پایه ماشین خیاطی داشت و بس.

سال ۷۳ بود. کابل خونچکان هر روز زخم های تازه می خورد و غربال می شد. آه که چه روزگاری بود. مردم از گوشه ای به گوشه دیگر با پاهای برهنه می کوچیدند. جوانان، کودکان و سالمندان قربانی راکت پرانی ها می شدند. خانواده ها بر بایسکل ها و کراچی و پای پیاده دلبنده و عزیزان مجروح شان را به شفاخانه ای می رساندند. نه چیزی



برای خوردن بود و نه حال و مجال خورد و نوش. برای آنانی که از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ در افغانستان و به خصوص شهر کابل گذرانده اند، یاد آن روزها چون کابوس ترسناک لرزه بر اندام شان می اندازد.

محمد زمان با فامیلش زندگی بسیار فقیرانه ای داشت. تمام توجه و تلاشش این بود که اولادهایش تحصیل خوب کنند و به مردم خدمت نمایند.

یلدا بزرگترین طفل خانواده بود و مظهر امید و آرزوهای پدر و

مادرش. چون دختر بسیار مستعد و لایق بود و طی سال های جنگ در دور و برش تعداد زیاد زخمی و مریض دیده بود، همیشه می گفت: من داکتر می شوم که به همین مردم کمک کنم. اهالی قریه او را دوست داشتند و از خوبی هایش همیشه یاد می کردند.

یلدا در ۲۱ اسد ۱۳۷۳ می خواست کوچه را جاروب کند لذا سرش را با چادری بست و بیرون رفت. حدود دو یا سه دقیقه بعد صدای مهیب راکتی گوش ها را خراشید. کوچه پر از گرد و خاک شد. وقتی خاکباد فرو نشست، مادر و پدر یلدا با داد و فریاد به طرف کوچه دویدند که یلدا چه شد. اما یلدا را با سه طفل دیگر به خون غلتیده یافتند. یکی از کودکان هنوز زنده بود. خواستند فوراً او را به شفاخانه برسانند ولی راه در اثر جنگ بند بود. تلاش کردند که او را از راه ریشخور به داکتر و دوا برسانند، اما او هم در راه جان داد.

با رسیدن جنازه به قریه، غریو گریه و واویلا بلند بود. زن و مرد قریه می گریستند و در این ماتم شریک بودند. شدت جنگ باعث شد تا جنازه ها را بدون مراسم بابی سر و سامانی و عجله به خاک بسپارند. پدر یلدا نه حرفی می زد و نه چیزی می خورد و نه گریه می کرد. او تا کنون هوش و حواس سالم ندارد و هنوز از مرگ دردناک یلدای معصوم و نامرادش دل پر غم دارد.